

بازنگری رویدادها در آئینه تاریخ

توافق نانوشته عام وجود دارد که سیه روزی ملی ما ابعاد ملی و بین المللی داشته و اما آنچه کمتر به آن توجه شده، محصله رابطه این دو بُعد است که نیاز به ابهام و تناقض زدائی و یا به عباره دیگر شفاف سازی داشته و دارد. میدانیم، ابعاد داخلی و بیرونی تحولات کشور چنان باهم گره زده شده اند که ناظر اوضاع بدون توجه همزمان به این دو بُعد نمیتواند تصویر دقیق و عام فهمی که گذشته حال و آینده را مجسم و یا ترسیم کند، ارائه بدهد. در نتیجه اختلاط این دو سیاست داخلی و خارجی و ابهام غلیظ ناشی از آن که بر ارکان جامعه مستولی گشته نوعی سر درگمی گیج کننده را سبب شده که حرکت جامعه چیزی شبیه به حرکت در خلا را مانند است. این وضع پیامد منطقی "روابط خارجی راسیاست داخلی ساختن" (نقض استقلال) ، را جانشین "سیاست خارجی بر بنیاد موازنه عدمی" (استقلال) نمودن است ، که به این الزام ممثل قدرتمداری (=زورمداری) و موجد رابط سلطه درمناسبات درون جامعه ملی و رابطه جامعه ملی با جامعه بین المللی گردیده است. دیده میشود که علت و عامل این وضع بمثابة جریات مسلط ، در فهم و برداشت درست و یا نادرست ما از این مفهوم و مفاهیم همانند آن نهفته است. این سر درگمی مضاعف که از نظر فکری میتوان آنرا در مقوله دوالیزم جا داد و تعریف کرد، گاه، کار را بجا های کشانده و میکشاند که تعداد زیاد اهل تفکر را طوری در خود فرو برده و میبرد که این متفکرین! به شیوه گزینشی، از مجموعه یک کلیت، با برجسته سازی مثلا بُعد اقتصادی در تحلیلهای شان شکم گرسنه و استقلال را امر بیهوده شناسایی نموده و نمیتوانند ببینند که شکم گرسنه عاملش نبود استقلال است و آنچه بیهوده است ، تقدیس و توجیه وابستگی میباشد . فاجعه از اینجا آغاز میشود. زیرا وقتی حق تصمیم و استقلال خود را به دیگری واگذار کردید سرنوشت شما میشود سرنوشت امروزی ما و شما! سرنوشتی رقتباری که دزدی چند امروز بنام دموکراسی و آزادی و قبل از آن بنام عدالت و در این میان، خدایی خدمتگاراها! بنام خدا، بی خیالانه برای ما و شما رقم زده و میزنند.

خداوند ان ملتی را سروری داد - که تقدیرش بدست خویش بنوشت اقبال

القصة . لشکر کشی غرب به افغانستان، با اجازه و یا بی اجازه ، زیر نام "جنگ علیه تروریسم" - بخوانید "جنگ تروریسم" - حوالی استحاله نظام شوروی سابق، در فضای بن بست در توسعه طلبی تمامیت خواهانه غرب و جائیکه بوی اشتها اور میراث ترکه ناشده شوروی سابق زمام اختیار از کف و خواب از چشم "سرمایه و بازار ازاد" ربوده بود، تدارک و به منصفه اجرا درآمد. تا اینزمان، دیوارهای غربی امپراتوری بسته و مستبد به علت همجواری با اورپای گویا ازاد و دموکراتیک به اسانی درز و شکاف برداشته و ورود ستوران "سرمایه" که سوارکاران اش با پرچم سه نشان - آزادی و دموکراسی و حقوق بشر- میناختند ، را تسهیل کرد. و انگاه میدان داران جدید، مست از باده پیروزیهای باد آورده و پیهم ، با کوله بار سنگین ننگ ناسپاسی در خور خصلت سرمایه از توشه افغانستان بر دوش، به جنوب مرز های امپراتوری استبداد کمونستی رو آورده به نوشتن و ویرایش صفحه جدید تاریخ سرمایه ، شاید در پاسخ به "سرمایه" مارکس، پرداختند.

و اما در همان زمان ، در بحبویه فعل و انفعالات در شرق اروپا وقتی بوریس یلسین رشته سر انبان در حال انفجار امپراتوری را بمقصد جلوگیری از انفجار تعفن زای آن، اندکی در غرب امپراتوری

سست و شل نمود، با وجود سرازیر شدن سرمایه انحصاری مورد نیاز بکشورش، هشدار اینکه آسیای میانه BACKYARD روسیه است را فراموش نکرد. طوریکه از میان چند نخست وزیر با انتخاب و شناختش از ولادیمیر پوتین و آینده و منافع روسیه، در قبال پیشروی های غرب که درنگ ناپذیر مینمود، پیشگیرانه عمل کرد.

تدابیر پیشگیرانه روسها در جنوب به اضافه موانع متراکم و تله های بجا مانده و پیوسته فزاینده در میدان اصلی نبرد و شکست روسها - افغانستان - که مولد بخش عظیم این موانع غربیها و متحدین منطقوی آنها بودند و هستند؛ و نیمکاره ماندن کارخانگی دجال سرمایه که نصب العین اش را منافع و منافع بیشتر میساخت و میسازد، سرعت تُرک تازی ارباب جهانی برای عبور کاروان سرمایه در این جبهه را کُند ساخت. بر طبق محاسباتی که یکی از بنیاد هایش، به حال و روز بد انداختن و به سینه خزیدن سرزمین و مردم ما از طریق مستولی ساختن سکوت گورستانی و عبور بی دردسراز این سرزمین بود، لشکر چنگیزیان جدید مشهور به طالب واما اینبار با خاستگاه از جنوب را آراستند. معراج ناسپاسی مشحون از جنایت!

در جو سیاسی- نظامی، ملی و منطقوی و بین المللی انچنانی، در افغانستان جنگزده، پروژه با شجره خبیثه به ظاهر طیبه ی طالب، در حال طراحی بود. این پروژه به بار نشست و دیدیم که نحسیت الودگی و خباثت ان چون "خون ناحق و دامن قصاب..." اینروزها به NIGHTMARE پادوک ها تبدیل و انها را نیز ظاهراً اشفته حال ساخته است. اما نه به پیمانۀ اشفته حالی مردم ما. حاشیه بنویسم. این برداشت که گوید: حوادث خونین چهار دهه اخیر جامعه افغانی را سیاسی ساخته است؛ فقط از دید قدرت به سیاست نگریستن و تعریفی که سیاست در نظام اندیشه و عمل قدرتمداری یابد، مصرف دارد نه در نظام اندیشوی که سیاست را تنظیم امور جامعه بر بنیاد حقوقمداری میثناسد. زیرا آنچه امروز مردم ما بنام سیاسی گری و سیاست با ان مواجه اند در بهترین تعبیر میتواند سیاست بازی، سیاست فصلی ویا سیاست در خدمت "سیاست زدائی" نامیده شود. به هر حال، با وصف آغاز به ظاهر آرام کار، با معرفی و پیشکش نوعی ویژه امنیتی شدیداً مورد نیاز مردم، که با کشیدن پوشش فریبنده بر خشونت متراکم و راندن ان به اعماق، با سو استفاده از شهرت سنتی و نسبتاً خوب شاه مخلوع و استفاده کفرآمیز از علم نمودن قرآن، به تقلید از شیوه معاویه در جنگ با علی؛ پروژه طالب بر ویرانه های که عاملین ان ویرانی ها اینبار طراح و گرداننده و متصدی پروژه جدید بودند بنا یافته و هویت ضد ملی و ضد انسانی پروژه و متصدی ها هسته هسته آشکار میشد. کوشش های از نوع انگلیسی- پاکستانی برای کتمان اهداف اصلی پروژه (جاده صاف کنی سلطه بیرونی) و مغایرت ان با اهداف ظاهری (تامین امنیت) ناکام و مقاومت های طبیعی را در سطوح جامعه ملی و بین المللی برانگیخت. تبعات این دروغها ها و مهمتر از ان تضاد ها و تناقض های آشکار دیگر در "اندیشه- روش- وهدف" حاکم بر پروژه ی با هویت تجاوزی، چون تیغ دو سر عمل و بگونه مشابه بر مقاومت ضد تجاوز نیز اثر گذاشته؛ کج فهمی ها و تزلزل، عدم شفافیت مواضع و محدودیت های سیاسی- نظامی نیروهای منسوب به رهبری مقاومت، ضعف در برابر این ایلغار را تشدید و علی الرغم جانبازی های مردم آزاده کوهپایه های میهن، مقاومت را به حال و روز بد انداخته بود. از طرف دیگر عطش در حال غلیان طراحان برای یکسره نمودن کار و بهره دهی زود رس پروژه، روز تا روز اوج میگرفت. بلی برادر! اینچنین بود که حوادث نیویارک - واشنگتن و همزمان با ان قتل مسعود فضا را دگرگون و صفحه جدید خونین دیگر در تاریخ میهن گشوده شد.

گشایش این صفحه جدید در قرن 21 در برابر دیده های حیران جهانیان و نیز خلاف انتظار عامه ی مردم ما که از مدعیان آزادی، دموکراسی و حقوق بشر پاس و سپاس و تمکین به ارزشهای جهانشمول و قبول شده و شناخته شده ی بشری را ساده انگارانه انتظار داشتند، سوگمندانه چیزی جز تکرار فجایع استعماری قرن 19 و 20 را نتوانست (و نمی توانست) به نمایش بگذارد. در این صفحه از تاریخ کشورما، که بخشی از جغرافیا ملتهب جهان است، شناخت علت این ناتوانی برای ما که در یک متنی از این تاریخ "جاری خون" نفس می کشیم حیاتی تر از دیگران است. علت این ناتوانی استعمار به رهبری دموکرات های لیبرال غرب عوامل زیاد دارد و اما عصاره ان در یک کلام اینکه "مسأله سازها (سلطه گر ها) نه تنها نمیتوانند مسأله را حل کنند بلکه مسأله بر مسأله می افزایند". دشمن تراشی های عینی و ذهنی از این نوع اند. اینجا سونیت یا حسن نیت فلان زامدار سلطه گر و یا زیر سلطه یک موضوع فرعی و کم تاثیر است. عامل تعیین کننده هویت ساختاری نظامها و سیستم ها - در بحث ما دموکراسی لیبرال - با درون مایه قدرت (= زور یا نیروی تغییر جهت یافته در تخریب) است که سیاست ها بر بنیاد آنها تدوین و بحرانها و مصایب میزایند. بطور مثال اگر به ظاهر امور بسنده و نقد مستمر را تا یافتن حقایق ادامه ندهیم، با آمدن بارک اوباما و رفتن جورج بوش و تظاهر به صلح طلبی اوباما در وجود بیرون کشیدن قوایش از عراق و افغانستان و سوسه خواهیم شد. و اما اگر تحقیق بیطرفانه را با نقد مستمر امر ها و داده ها ادامه دهیم به این حقیقت دست خواهیم یافت، که دامنه جنگ طلبی غرب به سردمداری ایالات متحده از زمان بوش تاکنون چند برابر شده است. تاکنون هر آنچه از تغییر شناخته ایم، تغییر در تاکتیک ها بوده است، نه **تغییر و تعویض** سرشت سیاست های سلطه گرانه متکی بر منافع و جانشینی ان با تدوین سیاست ها و روش های مبتنی بر حقوق ذاتی - انسانها، جامعه ها، جامعه ملی و دولت ها - و نیز حقوق موضعه ای که با آن حقوق ذاتی باید اینهمانی داشته و فرایند ان باشد.

آیا چرخیدن اوضاع جهان بر این پاشنه اجتناب ناپذیر بود و است؟ پاسخ بصورت مشروط "نه" است. "نه" به این دلیل ساده که بشر و بشریت در انتخاب میان بهشت و جهنم به حکم عقل بهشت را میگزیند. لهذا برپایی جهنم مرگ بروی زمینی که برای زندگی است تراوش عقل بیمار یا عقل بسته و یا عقل قدرتمدار است که جانشین عقل آزاد گردیده است. برای گشودن این گره در روشنی تاریخ با مدد و داد جستن از کلید اندیشه سعی می ورزیم.

دیده میشود اکثریت بزرگ جامعه بشری و نیز طبیعتی که در ان زندگی میکنیم در انش بیدادی که هیزم بیار ان همین انسانهای دو پا، بر پا دارنده جهنم ها و دوزخ های روی زمین هستند، میسوزد. با آغاز از شناخت این واقعیت اگر جستجو و پرسش و تحقیق را ادامه دهیم نخست با این حقیقت تلخ روبرو میشویم think-tank های برپایی این جهنمیسیم و دوزخیسیم هستی سوز در خانه های امن، توسط نفوس کمتر از یک فیصد از مردم جهان انتخاب و گرد آورده شده اند تا خوراک فکری این مکتب را آماده نموده و برای پیاده نمودن ان ایسم ها دولت سازی و برنامه ریزی کنند. در این تقابل اقلیت کوچک در برابر اکثریت بزرگ در همه سطوح (خانواده، جامعه، جامعه ملی و جامعه بین المللی) نوع رابطه وقتی سخن از خون و آتش، فقر و گرسنگی، مرض، نفرت، کینه، تجاوز... است، نمیتواند چیزی جز رابطه ی قوا باشد که زور می زاید. آیا زور، زورگویی و زور پذیری ذاتی انسانها است؟ پاسخ یک "نه" بزرگ میباشد. دلایل ساده اند: تازمانیکه رابطه قوا ایجاد نکنیم زور وجود نیافته و رابطه سلطه محل نمی یابد. "زور یا قدرت فرایند تقسیم بدو و حذف یکی از ان دو است". لهذا با

تخریب آغاز میشود. از طرف دیگر میبینیم که همین رابطه عارضی قدرت که سرا پای خلای هستی ما را پرنموده است و عقلهای انسانها را چنان غافل نموده است که اکثریت بزرگ ما انرا فطری پنداشته و در همین مدار بسته قدرت، بدنبال راه حلها و راه نجات با ابزارپیشنهادی همان قدرت (از جمله آن ابزار - " زبان عامه فریب و عامه پسند" ان - با خاصه ها اش: " تجربه ناشدنی بودن ، بیانگرواقیعت نبودن، باوراندن این دروغ که ثنویت در ذات هستی یا دست کم در ذات عقل است، ضد آزادی بودن، ایجاد باور به ناتوانی خود و توانایی قدرت ، منطق صوری به قصد غافل کردن عقل از واقعییت ، توجیه گری...") ، که خود علت است، کوشیده و شاهدهیم که سعی و تلاش های عقلی و عملی ما برای بیرون رفت از این مدار شیطانی راه بجای نبرده و نمی برد. زیرا اصل راهنما عقل قدرتمدار خودش بسته تشریف داشته و ابزار فراخور یاد شده خود را دارد. بکار گیری زور متقابل زور زدائی نه نموده و به آزادی سر باز نمیکند. خون با خون شسته نمیشود. راه حل ، خشونت زدایی یا بی محل نمودن اسباب خشونت است. یکی از آنها ، راست را از پوسته دروغ بیرون آوردن و برعکس کشیدن جامه راست از تن دروغ است . لهذا سعی و تلاش ولو صادقانه برای جهیدن از این مدار بسته بی نتیجه و حاصل ان تخریب و تعادل ضعف ها و یأس و سرخوردگی و ونهایتا در حد پندار ها باقی ماندن بوده و خواهد بود . پنداشت و یا پنداشتن به تنهایی عیبی ندارد. آیا پنداشت از این دست میتواند بخش مکمل فرمایش " پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک " حضرت زردشت باشد ؟ والله اعلم.

وقت انست که بپرسیم از متن این توفان کشنده و بلعنده انسانها و طبیعت که قدرتمداری در جهان برپا کرده است روزنه برای بیرون رفت ازین جهنم برای اکثریت دوزخی و فردوس برای اقلیت کوچک بهشتی ها در چشم انداز قرار دارد ؟ و اگر این روزنه دیده میشود با چه ابزاری و چگونه و در کجا ؟ پاسخ اینبار آری و یک "بلی" بزرگ است. اگر از بیان انهمه منفی های ذهن و روح آزار و گذار یکباره به خوشبینی بهشت موعود ، (البته گذار، نه از جنس گذار های رسوایی اور تره کی ها و اعوان و انصارش که برای ویرایش ایدیولوژی جبری شان مراحل تاریخی تراشیدند و بعد چند تا از ان مراحل را بلعیدند)، دچار تردید نشده و اگر اندکی صبر و سعه صدر داشته باشیم میتوانیم داشته های مانرا را نه به حیث حقایق منزل، بل به حیث حقایق تجربی و زمینی شریک ساخته به محک تجربه ازموده ، انرا با نیت نیک و البته توأم با صداقت در راستای زور زدائی تلفیق داده ، دست بکار " انداختن طرح نو" شویم. بلی طرح نو. طرحی که ان ظرفیت و وسعت را داشته باشد که بهانه کندن پوست سر مسلمان بدست کمونست عدالت خواه و کندن پوست سر کمونست بدست مسلمان خدا پرست و در این میان سود جویی و "منفعت طلبی" لیبرال دموکرات ملبس به آزادی و دموکراسی و مدافع دروغین حقوق بشر و اعوان و انصار و ریزه خوارهای بومی شان از این زدن و کندن و گیر و دار محل اجرا نداشته و منتفی گردد. یعنی دقیقا پرهیز از آنچه که در چند دهه اخیر بر سر مارفته است. این طرح نو پیشنهادی "حافظ" در شش هفت قرن قبل که شگافتن سقف فلک را هدف قرار داده با تغییر اصل رهنما اندیشه از بیان قدرت به بیان آزادی و گزینش اصل رهنما آزادی از خود انسان شروع میشود. زیرا " تو ز خود بیرون نرفته بکجا رسیده باشی؟". چه رسد به شگافتن سقف فلک. این است ان انقلاب بزرگی که انسان امروزی به ان نیاز دارد. انقلابی که فورمول جامع انرا خداوند بوسیله رسول اش در یک کلام " لا اِکراه " به خلفای روی زمین اش باز هم هفت هشت قرن قبل از حافظ، ابلاغ فرموده است* . خلفای روی زمینیکه ، مصادره کننده ی حق رهبری فرد، فرد انان(دربار خلافت بغداد) با نشاندن اِکراه یا زور بجای لا اِکراه یا آزادی و مستحیل شدن در فلسفه

یونان را، برای تداوم قدرتمداری دربار به صرفه و "منفعت" یافت. واز ان زمان تا کنون این کجروی بی سیل آسا- که گویی هرگز سر ایستادن ندارد-، کجروان بر کجروها ، بجای طراط مستقیم خدا فرموده را، آیا میتوان با بجا آوردن مسولیت "شرط بلاغ" سد و مانع شد؟ این سیل متشکل از ایله جارها، بیخران ومغرضین را که مست ومستانه در راه خدای غیر از خدای دینی که برای انسان است، به وجد آمده وبه مقصد بهشت بی تابانه میشتابند، کی ها وبا چه وعده ووعیدی قادر وتوانا است بازدارد وحالی شان کند که راهشان مختوم به جهنم زمینی واخروی است؟ دیدیم بسته ی پیشنهادی جامعه بی طبقه حاوی علم، عدالت زمینی ومشک زندگی بهشتی ایکه بنا را برنبرد گذاشته و وعده ی وفور دادند، با وصف عرقریزی عطار، بویی مشکی متصاعد نساخت وانچه از ان برخاست حتی به مشام به وجد آمده ها کارگر نیفتاد، ومعلوم شد عنصر وماده اصلی مشترک ان " زور" ریشه در ثنویت یونانی دارد. داروی که به وجد آمده ها در برابر ان معافیت دارند. ثنویت به طبیبی که نسخه داروی سمی پپچانیده شده در زوررق های حیات بخش و رنگین ازادی ودموکراسی وحقوق بشر را تجویزمیکرد میرسد. این نحلّه از طبیبان فکری یکه خود را وارث اصلی یونان قدیم دانسته بر علاوه ثنویت یونانی تثلیث عیسوی را نیز یدک کشیده و غرق در ابهت افتخارات تمدنی و فرهنگی، خط نقشه ذهنی جغرافیا شرق وغرب شانرا ازکنار یونان میگذرانند وبا موضعگیری در سمت غربی ان ، به ادامه تجاوز استعماری، میله های تفنگ، در جنگ تمدنهای شانرا نیز بجانب شرق نامتمدن نشانه میروند. در این جنگ استعماری اهداف ستراتیژیک، شاه رگهای اقتصادی شرق بود و است.علائم شکست این نحلّه ازمنادیان وفورغربی که از ذات ساختاری نظام اقتصاد مصرفی وسلطه وتخریب بیدریغ طبیعت وپیشخور نمودن انسانها واتلاف حقوق نسلهای آینده برطبیعت، مایه وپایه میگیرد، قابل تشخیص و همزمان ظهور قدرت های هم قماش شان در شرق، به بن بست ی که انرا تعادل ضعف ها با محصله تخریب نامند، در مجموع یک خط با دو پهلو یکی سیاست واقتصاد سلطه گرانه و دیگری سیاست واقتصاد زیر سلطه ها را با تبعاتش ترسیم میکند .

در زمان و مکانی چنین و قرار گرفتن روی این خط ترسیم شده سیاست برمدار قدرت است که تکلیف "مبلغ" با انتخابش میان خدمت گذار قدرت بودن(نوعیت قدرت چه : ملاتاریا، پرولیتاریا، سرمایه تاریا... فرق نمیکند، زور، زور است واز خود خاصه ها وقانونمندی ها دارد) ویا ازاد و با ازادی وهمزاد ان استقلال بودن، روشن میشود وانگاه مضمون و محتوی "تبلیغ" برای همه واز جمله برای به وجد آمده های دینی که تاریخ فرا رسیدن روز حساب را به امر زور و به کومک انتحار وانفجارمیخواهند سرعت بخشند و نیز غیر دینی ها شنیدنی خواندنی ودیدنی میشود . چنین است که ما ها در مقام انتخاب، با انتخاب بیان قدرت و اندیشه رهنمای ان ،خواستہ و یا ناخواستہ بر تداوم وضع موجود، با همه تبعات فزاینده مخرب ان، صحه میگذاریم و یا با گزینش اصل رهنمای بیان ازادی واندیشه رهنمای ان، در همان قدم اغازین میتوانیم به اطمینان بگوئیم که کمترین کار میتواند بازنگری تاریخ و اموختن از تجارب تاریخی باشد. یافته های عقل آزاد میگویند وضع موجود دوام آوردنی نیست. این را ان بهشتی های کوچک متوطن در بهشت های کوچک شان میدانند که مغاکی جهنمی که دهن کشوده است مکان کافی برای جادادن انها ودنیای بسته انها نیز دارد. مسأله اینست که اندک فرصت های تاریخی که به ما رُخ می نمایاند از سودبری سلطه گر ها حفظ وگسترش داده شود . کاری که نکردنش را فرصت سوزی نامند.

در اخیر ناگفته نگذرم که این برداشت دانشمند ارجمند داکتر رسول رحیم در یکی از نوشته های اخیرش، جائیکه میگوید : "استقلال گرفتنی و دادنی نیست بل ساختنی است" (نقل به مضمون) ، بسیار دقیق و گویا است. استقلال حق است و حق بدلیل ذاتی بودنش دادنی و ستاندنی نمیشود. مشکل غافل شدن انسانها از این حق و حقوق دیگر و اسباب و عوامل موجد و مولد این اغفال است .

پایان

2 سپتمبر 2014 سدنی استرالیا